



پاکستان در بستر تحول

گفت و گو با محمدرضا کربلایی

مسئله پاکستان بسیار مهم است؛ به تلازمی برخی از متفکران امریکایی گفته‌اند آمریکا باید از عراق و افغانستان بیرون آمده و به مسئله مهمی مانند پاکستان که دارای سلاح اتمی است بپردازد. اینها لگران‌اند که پاکستان به دست بنیادگرایان اسلامی یا مسلمانان اصیل بیفتد. از سوی دیگر برخی از روشنفکران پاکستانی نیز با یک ریشه‌یابی عمیق به این نتیجه رسیده‌اند که اشتباه اصلی پاکستان جدایی از هندوستان بوده است. اینها معتقدند پس از جدایی تاکنون به هویت پایداری دست نیافته‌اند. آقای مشرف نیز گفت، اگر انتخابات

در محیط امن برگزار نشود زرادخانه اتمی پاکستان به دست آدم‌های ناباب می‌افتد. امریکا لگران بنیادگرایی اسلامی است که مردمی هم شده است. گفته می‌شود در صدمیت با بنیادگرایی، امریکا خواهان آن است که خانم بوتو به پاکستان آمده و با انقلاب با دیگر نیروها بتواند آن را مهار کند. ارتش پاکستان نیز نیرویی است که نمی‌توان آن را در محاسبات وارد کرد و ارتش ادعا دارد که بدون آن امنیت در پاکستان متصور نیست و مشرف نیز مدعی است تاکنون امنیت را برقرار و تضادهای شیعه و سنی را کاهش داده است. افزون بر این بنیادگرایی طالبانی از سوی غرب خطر اصلی تلقی می‌شود جسته گریخته مطالبی به گوش می‌رسد و یا نوشته می‌شود که حرکت اسلامی اصیل تری نیز در جریان است و خواهان هویت دینی نیز می‌باشد. ممکن است در این موارد توضیحاتی داده و نشان دهید کدام جریان اصیل‌تر است و چشم‌انداز آینده پاکستان چگونه است؟

تحولات پاکستان را در چند سطح می‌توان بررسی کرد؛ یک سطح تضاد دموکراسی و استبداد است، یعنی تضادی که بین احزاب سیاسی موجود و نظامیان حاکم مطرح است و خانم بوتو نیز جنبش اخیر را جنبش احیای دموکراسی نامیده است و در کنار این جنبش برخی از نهادهای مدنی مانند جامعه حقوق‌دانان نیز پیگیر عدم دخالت ارتش در سیاست و حکومت هستند و حاکمیت قانون و نهادهای قانونی و استقلال قوه قضاییه را خواستارند. این سطح مهم و قابل بررسی است. سطح دیگری وجود دارد که به نظر می‌رسد بنیادین‌تر باشد

و بیش از آن که در میان نخبگان سیاسی پاکستان مطرح باشد برآمده از خواسته‌ها، تمایلات، انتظارات و مطالبات مردمی است که این مطالبات ریشه در تاریخ پاکستان و در عقاید و اعتقادات مردم پاکستان دارد. به نظر می‌رسد در ورای تحولاتی که اکنون خانم بن‌ظیر بوتو و آقایان نواز شریف، چوهدری و پرویز مشرف و ارتش سردمداران آن هستند، تضاد مردم با حکومت و به تعبیری چالش‌های عمیق در ذات حکومت پاکستان است که پیشتر قابل بررسی و تأمل است. به نظر می‌رسد پاکستان بیش از آن که درگیر

تضاد قدرت احزاب با ارتش پاکستان باشد دچار بحران هویت ملی و بحران مشروعیت حاکمان است. تضادهای عمیقی که همواره روی آن سرپوش گذاشته شده و حکومت‌های ۶۰ سال اخیر به آن نپرداخته بودند، سر باز کرده و میان دولت و ملت شکافی عمیق واقع شده است. به نظر من تحولی اساسی در پاکستان در حال رقم خوردن است و این روزها پاکستان نه در پایان یک بحران، بلکه در آغاز یک تحول قرار گرفته است. سطح یا لایه دیگر بحران اخیر پاکستان را باید در همراهی ژنرال مشرف با امریکا در استراتژی محافظه‌کاران جدید حاکم با عنوان «مبارزه با تروریسم» جست‌وجو و بررسی کرد. نکته مهم، «انتقال بحرانی» است که از مرکز به دیرامون اتفاق افتاده است: موضوع انتقال بحران در مسائل اقتصادی ملموس‌تر است. برای نمونه، وابستگی پول ملی کشورها به دلار تضعیف شده، باعث افزایش نرخ تورم در آن کشورها شده است. دلار در برابر یورو از سال ۲۰۰۱ تاکنون حدود ۳۱ درصد کاهش یافته و در نتیجه موجب «تورم وارداتی» در اقتصادهای بسیاری شده است. همان‌گونه که دولت‌ها باید برای مبارزه با تورم فزاینده کشورشان وابستگی خود به دلار را کاهش دهند، به لحاظ سیاسی نیز دولت‌های پیرامونی امریکا به تجدیدنظر در سطح و جهت روابطشان با جنگ طالبان حاکم نیاز دارند. همان‌گونه که دولت‌های طرفدار حمله امریکا به عراق در اسپانیا، انگلیس و استرالیا با افزایش تلفات جانی و هزینه‌های اقتصادی جنگ عراق و به دست نیامدن یک پیروزی سریع در جنگ



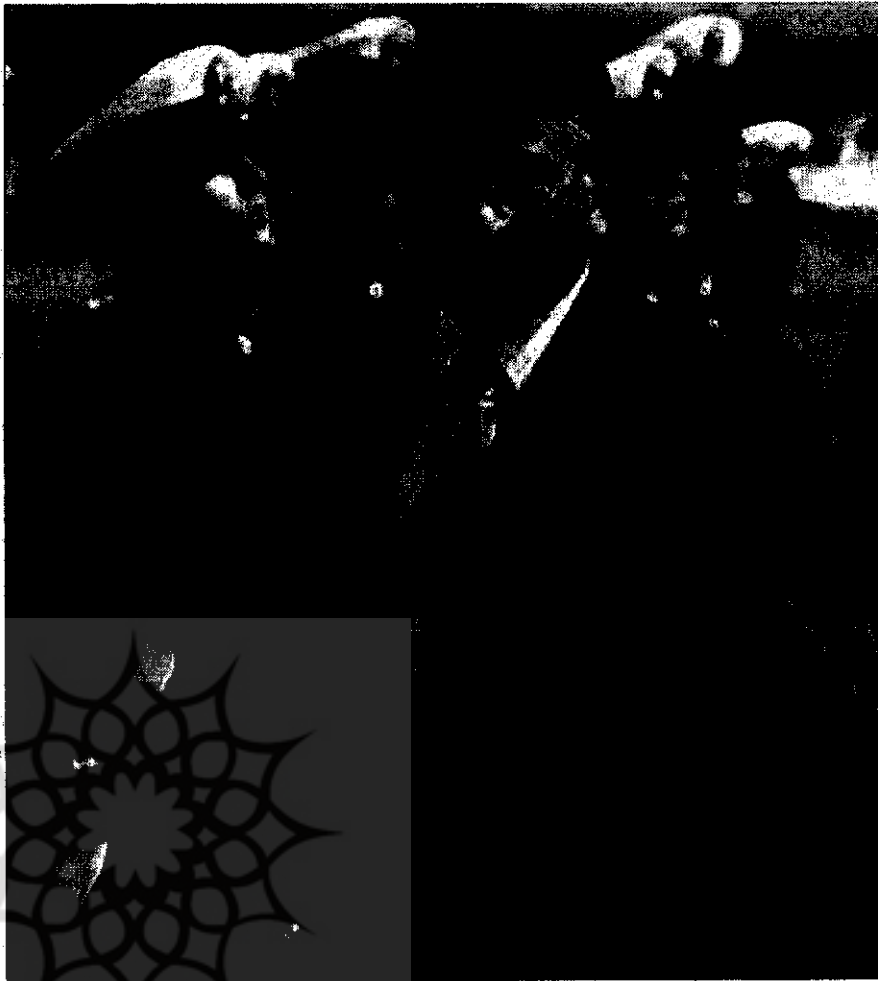
به نظر من تحولی اساسی در پاکستان در حال رقم خوردن است و این روزها پاکستان نه در پایان یک بحران، بلکه در آغاز یک تحول قرار گرفته است

سطح یا لایه دیگر بحران اخیر پاکستان را باید در همراهی ژنرال مشرف با امریکا در استراتژی محافظه‌کاران جدید حاکم با عنوان «مبارزه با تروریسم» جست‌وجو و بررسی کرد

۱۳۸۶ خردادماه

قرار گرفتن در همراهی با منافع جهانی و منطقه‌ای آمریکا تعریف کرده‌اند، تجدیدنظر در این «سنت تاریخی» در صورت تحقق، قطعاً «انقلاب» نام خواهد گرفت.

منظورتان از بحران هویت چیست؟
آیا تاکنون مردم پاکستان به هویتی که مایل بوده‌اند برسند دست نیافتند؟ گاهی ضدیت با هندوها و گاهی ضدیت با کمونیسم در بستر جنگ سرد و گاهی ضدیت با تروریسم در بستر خدمشی محافظه کاران جدید آمریکا و آقا منظور این است که هویت ضدی نمی‌تواند هویتی پایدار باشد. در ضمن فرق بحران هویت و بحران مشروعیت حاکمان را توضیح دهید؟
لازم است عنایت داشته باشید که تا پیش از خداشدن ایالت‌های مسلمان‌نشین هند از هند و تشکیل کشور پاکستان، همه مسلمانان هند خراهان تأسیس کشور مستقل نبودند. برای نمونه، یکی از جریان‌های تأثیرگذار به‌نام جمعیت علمای هند تا پیش از سال ۱۹۴۷ مخالف شدید این جدایی بود و هویت خودشان را به‌نام مسلمانانی در کشور هند تعریف می‌کردند. افزون بر روحانیون جمعیت‌العلماء، شخصیت‌های مسلمانی مانند مولانا ابوالکلام آزاد - که ایشان عضو جمعیت‌العلماء نبودند، اما با جمعیت هم‌عقیده بودند - و علاوه بر او، برادران علی (مولانا شوکت علی و محمدعلی) و خیلی از مسلمانان دیگر نیز همراه با دیگر مردم هند در پی استقلال هند از سلطه استعمار انگلستان بودند. در برابر اینها برخی از مسلمانان تحصیلکرده در غرب مانند محمدعلی جناح که توانسته بود



مرحوم دکتر محمد اقبال لاهوری را نیز با خودش در حزب «مسلم لیگ» همراه کند و شخصیت‌های مذهبی مانند ابوالاعلی مودودی به جدایی پاکستان معتقد بودند. البته مرحوم اقبال در سال ۱۹۲۸، یعنی هفت سال پیش از جدایی وفات یافت و شاید اگر زنده می‌ماند اجازه نمی‌داد حزب مسلم لیگ در برابر مبارزات ضد استعماری حزب کنگره قرار گیرد و آن مسائل به‌وجود آید، اما گروهی از علمای مسلمان که خیلی هم قوی بودند و به لحاظ روحانی بودن دارای مشروعیت مذهبی بیشتری بودند، هویت خودشان را در دل کشور هندوستان تعریف می‌کردند و معتقد بودند حزب مسلم لیگ، دسیسه انگلیسی‌ها برای تضعیف حزب کنگره در مبارزات آزادیبخش مردم هندوستان است. این جریان تلاش می‌کرد در قالب یک هویت قدرتمند در کشور هندوستان باقی بماند و در مبارزات آزادیبخش علیه انگلستان به حزب کنگره کمک کنند و پس از آن هر چند دچار تبعیض‌هایی هم شدند و هنوز هم که هنوز است از سوی هندوهای افراطی دچار مشکلاتی می‌شوند، اما با آن هویت تاریخی و مبارزاتی خودشان تحمل کردند. در برابر این جریان، جریان مسلم لیگ قرار داشت که هویت کشور جدیدالتأسیس را بر مبنای دین قرار دادند، در حالی که کشوری که به‌نام پاکستان تأسیس شد، به لحاظ بافت قومی و اجتماعی و مذهبی متکثر و کاملاً یک جامعه ناممکن، نامتعادل و نامتوازن را تشکیل می‌داد. پنجابی‌ها با سندی‌ها، با بلوچ‌ها و با پشتون‌ها دارای تفاوت‌ها

با القاعده و بقایای حزب بعث عراق که به کاهش محبوبیت بوش در آمریکا انجامید، آنها نیز به از دست دادن حمایت رای‌دهندگان در کشورهایشان دچار شدند، در جریان اشغال افغانستان و مبارزه با القاعده و بقایای طالبان هم متحد اصلی آمریکا و ناتو، یعنی ژنرال پرویز مشرف و دولت پاکستان قربانی همراهی با محافظه کاران جدید آمریکا شده‌اند. مشرف از نظر گروهی از مسلمانان پاکستان متهم به خیانت به اسلام و مسلمین و قرار گرفتن در جبهه دشمنان بین‌المللی اسلام است و از نظر عده بیشتری از مردم پاکستان متهم به نادیده گرفتن و فدا کردن منافع ملی پاکستان به پای منافع آمریکا و غرب است و این نقطه اشتراک مواضع اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان پاکستانی است. بنابراین یک وجه از بحران پاکستان که ناشی از جهت‌گیری کلان مشرف و دولتش در روابط بین‌المللی است، «بحران وارداتی» است. یعنی تنفر و انزجار جهانی از جنگ طلبی «محافظه کاران جدید مسیحی صهیونیست» به درون پاکستان، انتقال یافته و بحران چند ماهه اخیر پاکستان را شدت بخشیده است. با توجه به مطالبی که گفته شد بحران در پاکستان نه با برگزاری انتخابات و کناره‌گیری مشرف از ارتش و بازگشت ارتش به پادگان‌ها، بلکه زمانی پایان می‌یابد که شکاف جهت‌گیری‌ها و مواضع «دولت» با اعتقادات و خواسته‌های «ملت» به حداقل قابل قبول برسد و این نیازمند دگرگونی اساسی در سیاست‌های دولت پاکستان است. در حالی که در ۶۰ سال اخیر و عمدتاً در فضای «جنگ سرد» عسده دولت‌های تاریخ پاکستان، امنیت و منافع ملی پاکستان را در

و اختلاف‌های عمیقی بودند و بعد از تأسیس کشور پاکستان، میلیون‌ها نفر از مردم مسلمان از سرزمین خود مهاجرت کردند و به سرزمینی قدم گذاشتند که در آنجا نه خانه‌ای گذاشتند و نه اصلی و نسیبی. فقط با هم، هم‌دین و هم‌مذهب بودند و از همان لحظه تأسیس کشور پاکستان، اختلاف‌های زیادی بین اینها در گرفت به طوری که تا ده سال قادر نبودند قانون اساسی پاکستان را که تأمین‌کننده حقوق همه اقوام باشد بنویسند و در سال‌های ابتدایی، کشور دچار هرج و مرج و مشکلات زیادی شد.

با اصرار محمدعلی جناح، مؤسس پاکستان بود که مسلمان بودن مبنای هویت کشور پاکستان قرار گرفت و قرار بود همه مسلمانان در این کشور اسلامی دارای حقوق برابر و دارای فرصت‌های برابر باشند و به خوشبختی و رفاه برسند. امیری که با وفات محمدعلی جناح در ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۸ و قتل نخست‌وزیر مردمی، لیاقت علی خان در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۱، هرگز محقق نشد. از همان ابتدا پنجابی‌ها که دارای جمعیت و ثروت بیشتر بودند حکومت و ارتش را در دست گرفتند و

باعث شدند در توزیع ثروت و قدرت سهم ایالت پنجاب بیشتر از ایالت‌های دیگر باشد. از سال‌های اولیه تأسیس پاکستان، عدم موفقیت ترمیم بر اساس تقسیم‌بندی مذهبی با سهم‌خواهی‌های خونین اقوام در سال‌های نخست، اقتدارگرایی نظامیان را آشکارا نشان داد. علت آن که اکنون از بحران هویت نام می‌بریم به این دلیل است که بعد از ۶۰ سال ملتی که سرار بود از در کنار هم قرار گرفتن اقوام گوناگون در سرزمینی واحد، به طرز مکانیکی متولد

شود و اتحاد ملی مستحکمی در سایه دین واحد به وجود آید، اکنون این مردم به هویت‌های پیشین خود بازگشته و به درگیری‌های مسلحانه و قهرآمیز گرایش پیدا کرده‌اند. سال گذشته که رهبر بلوچ‌های آزادی‌خواه، نواب اکبر خان بونگشی، به همراه چهل نفر دیگر کشته شده، ارتش آزادی‌بخش بار دیگر شمار تجربه بلوچستان را مطرح کرد. بلوچ‌ها از همان ابتدا با این ادعا که بیشترین منابع طبیعی از جمله گاز و نفت را دارا می‌باشند، خواهان احقاق حقوق خود بوده‌اند.

اینها می‌گویند ما وسیع‌ترین ایالت هستیم، ولی کمترین بهره را از ثروت و قدرت می‌بریم و به همین دلیل مبارزه می‌کنند. هنوز یک سال از اعیای شعار تجزیه بلوچستان پاکستان نمی‌گذرد که اکنون ایالت سرحد شمالی پاکستان به مبارزه مسلحانه با حکومت مرکزی رسیده‌اند و این در حالی است که هنوز اختلاف سندی‌ها و پنجابی‌ها و مهاجران مسلمان حل نشده است.

بنابراین هویت واحدی که در ابتدا بیان می‌شد همه اقوام از آن برخوردارند، به شدت زیر سؤال رفته است. اکنون هویت‌های قومی و قبیله‌ای بیشتر مد نظر است تا هویت واحد ملی، یعنی غلبه کسرت قومی و مذهبی بر وحدت ملی

بیشتر در نظر گرفته می‌شود. در حال حاضر پاکستان کشوری ذر و رطبه از هم گسسته می‌گویی است.

در تأیید صحبت شما، گفته می‌شود بی نظیر بوتو در سند و نواز شریف در پنجاب طرفداران زیادی دارند و هر کدام از این رهبران متعلق به یک منطقه بوده و شخصیت‌های ملی و فراگیر نیستند.

بله، تاکنون بیشتر قدرت در دست پنجابی‌ها بوده، ولی وقتی ذوالفقار علی بوتو توانست برای نخستین بار قدرت را در دست بگیرد، استثنایی بود که

سندی‌ها هم به حکومت رسیدند. در پاکستان علاقه‌های قومی و قبیله‌ای آن چنان قوی بوده است که نتوانستند هویت اسلامی را به هویت‌های قومی، زبانی و قبیله‌ای تفوق دهند و اکنون این هویت‌های قومی به حادثترین شکل در حال مبارزه برای اثبات خود هستند.

ممکن است منظورتان از بحران مشروعیت حاکمیت را نیز توضیح دهید؟

بحران مشروعیت ناشی از این امر است که در زمانی که ارتش با توجه تأمین ثبات و امنیت پاکستان و مبارزه با فساد، حکومت را به دست گرفت و همه احزاب سیاسی موجود را به فساد متهم و منزوی کرد، پس از دوره کوتاهی حکومت که مشروعیت دموکراتیک نداشت به تشدید ناامنی و عمیق تر شدن تضادها و گسترده تر شدن فساد در صحنه سیاسی اقتصادی انجامیده است. اکنون اقتصاد پاکستان به طور وحشتناکی زیر سلطه ارتش است. ارتش نهادهای اقتصادی زیادی را تأسیس کرده، سازمان بازنشستگان ارتش در صنایع سنگین و مهم مانند نفت، پتروشیمی، بانک‌ها تا کشاورزی و همه و همه نقش اول را بازی می‌کند.

درواقع بعد از ۶۰ سال ارتش قدرت

بحران در پاکستان نه با برگزاری انتخابات و کناره‌گیری مشرف از ارتش و بازگشت ارتش به پادگان‌ها، بلکه زمانی پایان می‌یابد که شکاف جهت‌گیری‌ها و مواضع «دولت» با اعتقادات و خواسته‌های «ملت» به حداقل قابل قبول برسد و این نیازمند دگرگونی اساسی در سیاست‌های دولت پاکستان است

علت آن که اکنون از بحران هویت نام می‌بریم به این دلیل است که بعد از ۶۰ سال ملتی که قرار بود از در کنار هم قرار گرفتن اقوام گوناگون در سرزمینی واحد به طور مکانیکی متولد شود و اتحاد ملی مستحکمی در سایه دین واحد به وجود آید، اکنون این مردم به هویت‌های پیشین خود بازگشته و به درگیری‌های مسلحانه و قهرآمیز گرایش پیدا کرده‌اند

اقتصادی اول پاکستان، آن هم بدون نظارت است. نهادهای مدنی چون مجلس کنترلی بر ارتش ندارند. ارتش با فراهم کردن شرایطی که در آن دموکراسی وجود ندارد در عمل به شدت یافتن افراطی گری دامن زده است. یکی از جمع بندی هایی که به نظر می رسد امریکایی ها از حکومت پرویز مشرف دارند این است که در شرایطی که دموکراسی در پاکستان به فراموشی سپرده شد و احزاب خانه نشین شدند، نتیجه ای که به دست آمده این است که جریان های افراطی توانسته اند حرفی برای گفتن داشته باشند و در صحنه سیاسی پاکستان نقش برجسته ای را بازی کنند. به همین دلیل است که بی نظیر بوتو و نواز شریف به پاکستان فراخوانده می شوند و تلاش می شود که بازی احزاب و حرکت های سیاسی امکان پذیر باشد. تا از توجه بیشتر مردم به گرایش های افراطی جلوگیری شود.

بی نظیر بوتو آشکارا به این مسئله اشاره می کند.

بنابراین حکومت پاکستان نه دارای مشروعیت دموکراتیک و نه دارای مشروعیت کارزماتیک و... است و حتی تاکنون ارتش پاکستان در مبارزه با هندوستان موفق نبوده و هیچ گاه نتوانسته در این صحنه از دفاع، مشروعیتی از تمامیت ارضی به دست بیاورد.

یکی از جمع بندی هایی که به نظر می رسد امریکایی ها از حکومت پرویز مشرف دارند این است که در شرایطی که دموکراسی در پاکستان به فراموشی سپرده شد و احزاب خانه نشین شدند، نتیجه ای که به دست آمده این است که جریان های افراطی توانسته اند حرفی برای گفتن داشته باشند و در صحنه سیاسی پاکستان نقش برجسته ای را بازی کنند

عدالت، نان و برابری از راه اجرای قوانین اسلامی نه تنها پیام و خواسته رهبر طلبه های مسجد لعل بوده، بلکه خواسته اساسی و تاریخی توده های مردم پاکستان از ابتدای تأسیس در ۶۰ سال پیش تاکنون بوده است

منظور، جریان کشمیر است. نه تنها کشمیر، بلکه در سال ۱۹۶۵ و نیز جریان بنگلادش که در ۱۹۷۱ از پاکستان جدا شد، ارتش پاکستان شکست خورده است. تاکنون تنها ارتش پاکستان بیشترین نقش را در سرکوب مبارزات داخلی ایفا کرده است.

پس از برکناری بی نظیر بوتو و روی کار آمدن نواز شریف، خاتم بوتو به ارتش احترام می گذاشت و می گفت آنچه که باعث سرنگونی من شد ISI یعنی ضد اطلاعات ارتش پاکستان بود و نه ارتش. پرسش اینجاست که آیا ارتش مورد احترام همه احزاب سیاسی هم هست؟

به لحاظ رسمی بله، ارتش برای کشوری که همیشه در سایه ترس از همسایه بزرگتر قرار داشته، نهاد مهمی است که همه خود را ملزم می بینند به جایگاه و موقعیت آن احترام بگذارند، اما واقعیت این است که احزاب سیاسی از عملکرد ارتش در کسب قدرت سیاسی در پاکستان نارضایتی دارند. در هر حال ارتش نباید در حکومت دخالت کند و قدرت سیاسی را به دست داشته باشد. بیش از نیمی از عمر سیاسی پاکستان در دست ارتش بوده است که موجب رضایت مندی هیچ کس نیست. از سوی دیگر جبهه گرفتن آشکار در برابر ارتش به نفع کسی نیست.

ممکن است نظر خود را درباره بنیادگرایی اسلامی در پاکستان بگویید؟

اگر بنیادگرایی را تلاش برای اجرای اسلام به شکل اصلی و تحریف نشده آن در همه امور زندگی مسلمانان و از جمله حکومت داری بدانیم باید بگوییم، بنیادگرایی جزو ذات «پاکستان» است، چرا که اساساً پاکستان بر اساس گرایش به اسلام بنیاد نهاده شده است. افرادی نظیر سید ابوالاعلی مودودی که تلاش وافر در تشکیل کشور پاکستان داشتند پس از استقلال نیز همواره با زمامداران کشور تازه تأسیس بر سر اجرای شریعت اسلام در چالش بودند، به طوری که در سال ۱۹۴۸، یعنی یک سال پس از تأسیس پاکستان او بر سر عقایدش به زندان افتاد و بار دیگر در سال ۱۹۵۹ به وسیله حکومت نظامی ژنرال ایوب خان محکوم به اعدام شد، هر چند بعدها این حکم به زندان تبدیل شد.

از آن زمان تاکنون همواره توده مردم مطالبه اجرای قوانین شریعت اسلام در کشورشان را دنبال می کنند که در برهه های مانند دوران زمامداری ژنرال ضیاء الحق (۱۹۷۷ تا ۱۹۸۸)



حکومت نیز در پی نزدیکی با علمای دینی، شمعان اجرای شریعت را سر داده است که بیشتر به اجرای پاره‌ای قوانین قضایی در محاکم و با اجرای بانکداری بدون ربا در کنار بانکداری رایج، محدود بوده است.

به هر حال در ذات و فلسفه وجودی کشور پاکستان بنیادگرایی نهفته است. البته خشونت و ترور و عملیات انتحاری امری دیگر است که نباید باعث مخدوش شدن اصل مطلب شود. خشونت‌طلبی ملازم بنیادگرایی نیست. نمونه بارز آن هم شخص مرحوم سید ابوالاعلی مودودی است که در عین درخواست اجرای احکام اسلام در همه امور و عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، قضایی، فرهنگی و... هرگز به اعمال خشن و آدم‌کشی و ترور آلوده نشد.

به نظر بنده آنهایی که اخیراً به عنوان بنیادگرا، در پاکستان شناخته می‌شوند بیشتر تحت تأثیر جریان القاعده هستند که جریانی وارداتی است و همفکران آنها در پاکستان گروهی از درس خوانده‌های «مدرسه دیوبند»

هستند که به‌طور مشکوکی به خاطر نفوذ عوامل انگلیسی و خارجی در این مدرسه در سال‌های دور و همچنین نفوذ وهابی‌ها و عوامل سیا در سال‌های اخیر بیشتر در راستای اهداف و منابع دیگران عمل می‌کنند.

این روزها نماد «بنیادگرایی در پاکستان» طلبه‌ها و رهبران مسجد لعل اسلام آباد هستند که در برابر نیروهای نظامی از اسلحه استفاده کردند. قبل از هر چیز بد نیست بدانید این مسجد شیر جالبی دارد. به طوری که روزگاری مظهر پیوند ارتش با توده‌های مسلمان بود و رهبر پیشین مسجد یعنی مولانا عبدالله توسط ژنرال ضیاءالحق مورد حمایت و احترام قرار می‌گرفت و اما در زمان حاضر به مظهر تقابل خونین ارتش و مؤمنان نمازگزار تبدیل شده است و توسط ژنرال پرویز مشرف مورد تنگ حرمت قرار می‌گیرد.

رهبر مسلمانان مسجد لعل آقای عبدالرشید غازی پیشتر یکی از دیپلمات‌های وزارت خارجه پاکستان بود، وی نه تنها تحصیلات حوزوی داشت، بلکه از تحصیلات آکادمیک نیز برخوردار بود و درس روابط خارجی خوانده بود. اما به مرور با مشاهده سیر تحول منفی در حکومت پاکستان و گسترش فساد و تبعیض در آن از حکومت دوری جست و به این نتیجه می‌رسید که باید با حکومت مقابله کند. به نظر من این پدیده جریانی عمیق است که در میان مردم پاکستان دارای پایگاه است؛ این را نمی‌توان طالبان پاکستانی نام نهاد. طالبان در پی کسب قدرت بود و با برنامه آمریکا، انگلیس، عربستان و ISI

پاکستان به وجود آمده بود و با شرکت‌های نفتی مذاکرات طولانی برای عقد قرارداد داشته است و قرار بود خط لوله از ترکمنستان به افغانستان و پاکستان کشیده شود و از این راه طالبان منافع زیادی می‌بردند. آنچه اکنون در بطن تحولات پاکستان در حال اتفاق افتادن است بازگشت به آرمان و ایدئالی است که در زمان تأسیس پاکستان وعده آن داده شده بود.



«آیا رهبر حرکت مسجد لعل عنوان انقلاب اسلامی به خود گذاشته است؟ عبدالرشید غازی» که رهبر طلبه‌های مسلح بود پیش از کشته شدن گفته بود که امیدوار است شهادت آنها موجب شکل‌گیری انقلاب اسلامی در پاکستان شود. او در بیانیه‌ای که به عنوان وصیتنامه‌اش در روزنامه جنگ پاکستان منتشر شد آورده بود: «ما به خدا ایمان راسخ داریم و ایمان داریم که خون ما انقلابی را در پاکستان به راه خواهد انداخت. ان‌شاءالله انقلاب اسلامی سرنوشت این ملت خواهد بود.»

عبدالرشید غازی در ادامه وصیتنامه‌اش گفته بود: «ما خواستار عدالت برای مردم فقیر هستیم. باید به آنها نان و غذا داده شود. ما خواستار پایان فساد، توقف رشوه‌خواری و زناکاری و ظلم و ستم، بذر رفتاری و نابرابری هستیم. اجرای قوانین اسلامی راه حل تمام این مشکلات است.»

عدالت، نان و برابری از راه اجرای قوانین اسلامی نه تنها پیام و خواسته رهبر طلبه‌های مسجد لعل بوده، بلکه خواسته انسانی و تاریخی توده‌های مردم پاکستان از ابتدای تأسیس در ۶۰ سال پیش تا کنون بوده است.

«آیا شما می‌گویید رهبر مسجد لعل هویتی دینی دارد و شعار انقلاب اسلامی می‌دهد و دیگر این که هم علیه فساد و هم تبعیض است. مقامات عالی قضایی پاکستان برای خانواده بوتو و نواز شریف پرونده‌ای دایر بر فساد عالی تشکیل دادند، یعنی فساد آنها تا این حد آشکار پیدا کرده است؟ آیا شما معتقدید که جریان مسجد لعل با این فساد هم فرگیر است؟ و مشرف هم با شعار مبارزه با فساد روی کار آمده ولی خود به دام فساد افتاده است. بنابراین به نظر می‌رسد که مقامات قضایی برای برکنشت بوتو و نواز شریف از پرونده آنها چشم‌پوشی می‌کنند.»

اکنون هر سه ضلع مثلثی که در حال شکل‌گیری است، یعنی ارتش، بوتو و نواز شریف، دارای فساد اقتصادی گسترده هستند. در واقع شاید نقش آفرینی قوه قضاییه

**رشد افراطی غری در دوران
دیکتاتوری هشت ساله اخیر به بروز
این وحدت نظر میان سیاستمداران
پاکستان انجامیده است که
«دموکراسی» آنها راه درمان بحران
سیاسی پاکستان و حفظ وحدت
ملی کشور است**

پاکستان که روح تازه‌ای نیز در آنها دیده شده به این دلیل است که به ارتش به‌عنوان جریانی که می‌تواند در برابر فساد سیاستمداران عمل کند نمی‌توان اعتماد کرد. در حال حاضر بحث موادمخدر هم به شدت مطرح است و به نظر می‌رسد تمام صاحبان قدرت دستی در آن دارند. به هر حال توزیع ثروت و درآمد در پاکستان به صورت دور از نظارت توده‌های مردم صورت می‌گیرد و به نظر می‌رسد راهی در برابر مردم، غیر از حرکتی عمیق و مردمی وجود ندارد.

به نظر شما امریکا که در روی کار آمدن بوتو و نواز شریف در پاکستان نقش دارد، آیا متوجه عمق بحران هستند؟

بله، آنها متوجه عمق بحران هستند، اما آنچه در ظاهر اعلام می‌شود، مبارزه با تروریسم است. امریکا پس از ۱۱ سپتامبر از الگوی جنگ سرد در منطقه استفاده کرد، یعنی مبارزه با تروریسم به‌عنوان یک استراتژی جایگزین مبارزه با کمونیسم شد و بسیاری از روش‌هایی که در جنگ سرد استفاده می‌شود، در اینجا هم استفاده شد. مثلاً دلارهای زیادی صرف این شد که نظام آموزشی در منطقه - در پاکستان و افغانستان - دچار تحول شود و اسلام معتدل و میانه‌رو و اجتهاد میانه‌رو از اسلام و قرآن، به جای برداشت‌های افراطی طالبان از اسلام در منطقه بنشیند. با مذاکراتی مبارزه شد که اسلام افراطی را تبلیغ می‌کردند. سعی شد احزاب میانه‌روی اسلامی تقویت شوند. اما نتیجه همه اقدامات از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا اکنون موفقیت‌آمیز نبوده و اگرچه طالبان حکومت را در افغانستان از دست داده، اما از بین نرفت و این روزها حتی در شمال افغانستان که به صورت سنتی تحت نفوذ جبهه شمال است و طالبان پشتون هیچ پایگاهی در آنجا ندارند اقدام به ترور می‌کنند که در نتیجه آن سیدمصطفی کاظمی کشته شد. این عملیات حتی در کابل هم رخ می‌دهد و ناتو به قدرت‌گیری دوباره طالبان اعتراف کرده و حتی طالبان با دولت کره جنوبی وارد معامله می‌شود. نه تنها طالبان در افغانستان، بلکه جریان حامی طالبان در پاکستان هم قدرت گرفته است و امریکا در مبارزه با تروریسم خود را موفق نمی‌داند و آنچه اکنون از خاتم بن نظیر بوتو و نواز شریف توقع دارند این است که با گرم کردن بازار رقابت‌های سیاسی و کاستن از حاکمیت و دخالت ارتش در پاکستان تمایلات میانه‌روانه را تقویت کنند.

فیر این نقطه عطف که اشاره کردید نقطه عطف دیگری در مشرف و شاید در ارتش پاکستان به‌وجود آمده و آن این است که آقای گوزای رئیس‌جمهور افغانستان پیش از این نقدهای زیادی به مشرف و پاکستان داشت که مراکز آموزشی طالبانی که در افغانستان، عملیات می‌کنند در پاکستان است و مشرف نیز مرتب تکذیب می‌کرد و کنورت به‌وجود آمده به مطبوعات هم کشیده شد. ولی مشرف در کنفرانسی در کابل اعتراف کرد که چنین آموزش‌هایی در پاکستان انجام می‌شده و شاید پیرو این نقطه عطف بود که با مسلمانان مسجد لعل هم درگیر شد. ممکن است زمینه‌های چنین نقطه عطفی را توضیح دهید؟ آیا چنین کوهی در تمام سطوح ارتش یا در رأس آن یا در ISI به‌وجود آمده است؟

من فکر می‌کنم علت آن گسترده شدن اقداماتی بود که در استان وزیرستان شمالی پاکستان انجام می‌شد و کار به جایی کشید که دیگر پنهان کاری امکان نداشت. مشرف سال گذشته قراردادی با رؤسای قبایل وزیرستان مبنی بر این که آنها با دولت پاکستان وارد مبارزه نشوند و علیه پاکستان و ارتش آن اقدامی نکنند امضا کرده، ولی خودمختاری سنتی

خود را داشته باشند و ارتش هم دخالتی در وزیرستان نکند. این توافق مورد اعتراض شدید دولت افغانستان قرار گرفت. در واقع دست رؤسای قبایل را در حمایت از طالبان بازمی‌گذاشت. مشرف امیدوار بود با این امتیاز از رویارویی ارتش پاکستان با نیروهای قبایلی وزیرستان جلوگیری کند، اما بعد از حمله مسجد لعل که به غلیان احساسات مردم علیه مشرف انجامید و ارتش ناگزیر از مقابله شد همه آن تمهیدات پاکستان و مشرف باطل شد و اکنون وزیرستان در فاز مبارزه مسلحانه با ارتش مرکزی قرار دارد.

درباره ارتش باید گفت پرویز مشرف و کسانی که در رده اول هستند تحصیلکرده غرب و آموزشگاه‌های نظامی انگلیس و امریکا هستند، اما اکنون نسلی از افسران ارتش پاکستان به تدریج به رده‌های فرماندهی می‌رسند که کاملاً ضدغرب و دارای تمایلات شدید مذهبی هستند و پیوند عمیقی هم با مردمی دارند که از حمله مسجد لعل ناخرسندند. اما امروز پاکستان اتنی احتمال دارد توسط فرماندهان مذهبی ضدغرب اداره شود.

مشرف طی مصاحبه‌ای گفت تا زمانی که ارتش حاکم است، دنیا مطمئن باشد زرادخانه اتنی در دست افراد ناباب نمی‌افتد.

مشرف چگونه می‌تواند چنین اطمینانی بدهد؟ ارتش پاکستان دارای انسجام قابل اطمینانی نیست. جدا از بحث ISI که تشکیلات منسجمی است و همواره در مظان این اتهام بوده که باعث شده و هیران طالبان از حمله‌های امریکا و ناتو جان سالم به در برند و به آنها پناه داده و حتی ملاحظه را در کوئته پاکستان محافظت کرده و در سر بزنگاه‌ها در برابر حمله‌های هوایی امریکا اطلاعات مفیدی به آنها رسانده و هنوز هم به جریان طالبان کمک می‌کند، به صورت یک جریان عمومی افزون بر سربازها و درجه‌دارها، افسران زیادی در ارتش پاکستان رشد کرده‌اند و در آینده به مراتب بالا خواهند رسید که ضدغرب و دارای گرایش‌های مذهبی هستند. از این رو مشرف همه گرایش‌های داخل ارتش را نمایندگی نمی‌کند و فرماندهان ارتش نیز به راحتی قادر به مهار تحول در ارتش نخواهند بود.

آینده سیاسی پاکستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اگر به سال‌هایی غیر از سال‌هایی که نظامیان از راه کودتا و سرکوب احزاب سیاسی قدرت را در دست داشته‌اند، با تسامح دوران دموکراسی در پاکستان بگردیم، تاکنون سه دوره دموکراسی در پاکستان وجود داشته است: دوران اول، سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۸، یعنی سال‌های بین تأسیس کشور پاکستان و کودتای ژنرال ایوب‌خان. دوران دوم، سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷، یعنی سال‌های به قدرت رسیدن ذوالفقار علی بوتو و کودتای ژنرال ضیاءالحق علیه او و اعدام بوتو. دوران سوم، سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۹، یعنی سال‌های پس از کشته شدن ضیاءالحق و به قدرت رسیدن بار اول بن نظیر بوتو تا کودتای پرویز مشرف علیه دولت دوم نواز شریف.

بنابراین پاکستان در آستانه دوران چهارم دموکراسی قرار دارد. دورانی که با شرایط ویژه‌ای آغاز خواهد شد. ویژه بودن شرایط کنونی در ظهور قدرت ابراطیون مذهبی و قومی در ایالت پشتون‌نشین وزیرستان شمالی و حتی اسلام‌آباد و شهرهای بزرگی همچون کراچی و لاهور متبلور است. رشد افراطی گری در دوران دیکتاتوری هشت‌ساله اخیر به بروز این وحدت نظر میان سیاستمداران پاکستان انجامیده است که دموکراسی تنها راه درمان بحران سیاسی پاکستان و حفظ وحدت ملی کشور است. اما آن‌چنان که از مقدمه‌چینی زمینه‌سازی‌های

ارتش از این پس به‌جای انجام کودتای نظامی و کسب قدرت سیاسی به‌پهانه‌های مختلفه به دنبال اعاده حیثیت، احترام و اعتبار از دست رفته خواهد بود

دی و بهمن ۱۳۸۶ شمسی

پرویز مشرف و حامیانش برمی آید. دموکراسی مهارشده و هدایت شده به گونه‌ای که به روی کار آمدن مجلس و دولتی هماهنگ با رئیس جمهور و در کنار ارتش در برخورد با مخالفان قومی و مذهبی بینجامد، مقصود و هدف اصلی حاکمیت کنونی پاکستان است.

مشرف در پی برگزاری انتخاباتی است که به توزیع کرسی‌های مجلس ملی بین احزاب سیاسی رقیب و عدم دستیابی هیچ کدام از آنها به اکثریت قدرتمند پارلمانی بینجامد. نخست‌وزیر و دولت مرکزی برآمده از چنین پارلمانی در کنترل ژنرال (بازنشسته) خواهند بود.

احیای متمم هشتم قانون اساسی پاکستان که به رئیس جمهور امکان و اختیار انحلال مجلس و عزل نخست‌وزیر را می‌دهد، همان گونه که در دوران سوم دموکراسی طی هشت سال، یعنی سال‌های ۱۹۸۸، ۱۹۹۰، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۶ چهار بار نخست‌وزیر توسط رئیس جمهور عزل شد، شمشیر هشدار برافراشته‌ای است که منتخبان، انتخابات آینده را به محافظه کاری و رعایت خط قرمزهای رئیس جمهور مشرف و ارتش فراموش خوانند. نباید فراموش کرد که پاکستان دارای سیستم حکومتی فدرالی است. شیوه تعامل دولت مرکزی با دولت‌های چهار ایالت پاکستان و بویژه با ایالت پرجمعیت و قدرتمند پنجاب دارای اهمیت فراوان است. با عنایت به قرآن موجود، شخصیت‌های سیاسی و احزاب مهم پاکستان هر کدام در یک ایالت به قدرت خواهند رسید. برای نمونه، خانم بوتو و حزب مردم در ایالت سند و آقای نواز شریف و یا حزب مسلم لیگ ایشان در ایالت پنجاب و حزب متحده مجلس عمل، در ایالت‌های سرحد و بلوچستان. سهم‌خواهی هر یک از این شخصیت‌ها و احزاب از کیک قدرت و ثروت عامل تعدیل و تضعیف کننده مهمی برای کنترل نخست‌وزیری خواهد بود که قرار است در آینده دولت تشکیل دهد و با رئیس جمهور همکاری

نماید. شرایط بازی در دوران چهارم به گونه‌ای فراهم شده که همه در قدرت سهیم باشند، اما هیچ کس «قدرتمند» نباشد. به جز رئیس جمهور و بویژه تنها حزب سیاسی سازمان یافته پاکستان، یعنی ارتش.

اما جدای از خواست و تمهیدات بازیگران پنهان و پیدای هر چه سیاسی پاکستان امکان وقوع یک اتفاق پیش‌بینی نشده هم محتمل به نظر می‌رسد. آن اتفاق به قدرت رسیدن حزب محافظه کار مذهبی متحده مجلس عمل است. درباره احزاب مذهبی پاکستان همواره گفته شده این احزاب دارای قدرت بسیج توده‌ها هستند و به این لحاظ قدرت و تو کردن بسیاری از تصمیم‌ها را دارند، اما مردم پاکستان اگر چه پای صحبت آنان در میتینگ‌های چند صد هزار نفری می‌نشینند، اما به آنها «رای» نمی‌دهند. ولی در سال ۱۳۸۱ (۲۰۰۲) اتفاق مهمی اقتصاد، ائتلاف گروه‌های مذهبی پاکستان موسوم به «متحده مجلس عمل» در انتخابات پارلمانی ۱۸ مهر ۱۳۸۱ (اکتبر ۲۰۰۲) با کسب ۳۵ کرسی مجلس ملی به عنوان قدرت سوم در پارلمان ظهور کرد. این حزب همچنین توانست در یک پیروزی غیرقابل انتظار اکثریت را در مجالس ایالتی دو ایالت سرحد و بلوچستان به خود اختصاص دهد.

پس از این موفقیت بود که رهبر این حزب،

مولانا فضل الرحمان (بدر معنوی طالبان) نامزد پست نخست‌وزیری پاکستان هم شد. در آن زمان احزاب مخالف پرویز مشرف در مقطعی توافق کردند که برای تشکیل دولت غیرنظامی از نخست‌وزیری فضل الرحمان حمایت کنند. نکته دارای اهمیت در پیروزی متحد مجلس عمل، شعارهای ضد امریکایی این حزب بود. برای نمونه، فضل الرحمان در مخالفت با حضور اف.بی.آی در پاکستان گفته بود: «پاکستان یک کشور مستقل بوده و فعالیت اف.بی.آی در آن منافی حاکمیت ملی و استقلال آن است». حال با توجه به گسترش ناراضی‌های مردم پاکستان از عملکرد امریکا در افغانستان و جهان اسلام و همراهی پرویز مشرف با امریکایی‌ها در مبارزه با طالبان و همچنین وجود این اعتقاد قوی در بین تعداد زیادی از مردم پاکستان که حمله ارتش به مسجد لعل و کشتار تعداد زیادی طلبه زن و مرد و اقدامات سرکوبگرانه ارتش در وزیرستان شمالی برخلاف توافق سال گذشته است، همه و همه در راستای تمهد مشرف و ارتش به امریکا و جهت کسب رضایت امریکا انجام می‌شود، احتمال تکرار آنچه در انتخابات پارلمانی پنج سال پیش اتفاق افتاد محال به نظر نمی‌رسد. البته اطمینان از سلامت انتخاباتی که برای رسیدن به نتایج مشخصی طراحی شده و برگزار شود، امر مشکلی است.

درباره ارتش پاکستان هم باید گفت، به نظر می‌رسد از این پس از الگوی ارتش ترکیه در بیست سال اخیر تقلید نماید. ارتش از این پس به جای انجام کودتای نظامی و کسب قدرت سیاسی به بهانه‌های مختلف، به دنبال اعاده حیثیت، احترام و اعتبار از دست رفته خواهد بود. تساهل و تسامح در برخورد با احزاب سیاسی قانونی و برخورد نظامی با تجزیه طلبان و بویژه مشارکت در استراتژی «مبارزه با تروریسم» امریکا و ناتو، خط مشی آینده فرماندهان ارتش پاکستان خواهد بود.

گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



دی و پنجم ۱۳۸۶